

امرا، و استدعای اکابر و معارف بر تخت مرصع^(۱) بآئین سلاطین در ساعتی که منجمان اخترشناس اختیار کرده بودند، جلوس نموده، خود را سلطان مظفر شاه خطاب داد، و در خطبه و فرمان القاب او چنین قرار یافت، الوائق بالله المنان، شمس الدنیا و الدین، ابوالمجاهد مظفر شاه السطان، و زری که بر چتر نثار شده بود، بر اهل استحقاق قسمت فرمود. و امرا و معارف و سران گروه را خلعتها داد، بکوچ متواتر متوجه ولایت مالوه گردید. چون بنواحی دهار رسید، سلطان هوشنگ بجنگ پیش آمد. چون طاقت صدمه مظفر شاهي نداشت، گریخته پناه به قلعه دهار برد، و بالآخر آمده سلطان را دید، و چون بسطان مظفر شاه رسیده بود، که او پدر خود دلاور خان را زهر داده؛ و میان دلاور خان و سلطان مظفر شاه، در خدمت سلطان محمد فیروز شاه، طریقه محبت و اخوت مسالوک بود، سلطان هوشنگ و بعضی مقربان او را مقید ساخته، برادر خود نصرت خان را بحکومت مالوه گذاشت.

دین اثناء خبر آمد، که سلطان ابراهیم شرقی، بخبال تسخیر دهلی از جونپور آمده. مظفر شاه از استماع این خبر بصوب دهلی عازم گردید. سلطان ابراهیم چون دانست، که سلطان مظفر باهنگ جنگ او می آید از راه برگشته، بجونپور رفت. چنانچه در طبقه جونپور قام متصدی بیان آن گشته. سلطان مظفر بعد از اصغای این خبر از راه، مراجعت نموده، متوجه گجرات شد.

سلطان هوشنگ را مقید و محبوس همراه برد، و چون مدتی گذشت رعایا و سپاه مالوه، از ساوک فاهموار نصرت خان برر خروج

(۱) در نسخه ب «بر تخت مرصع کاری سلاطین یکن در ساعتی» ثبت است.

کردند. و او را خواجه وار از دهار بر آورده راه گجرات نمودند، و پس ماندگان او را آزار و تعرض رسانیدند. و از ملاحظه سلطان مظفر، موسی خان را، که خویش سلطان هوشنگ بود، بسرداری برداشته، قلعه مندو را بجهت سکونت اختیار کردند. و بعد از وصول این خیر، سلطان مظفر، سلطان هوشنگ را از قید بر آورده، شاهزاده احمد خان بن محمد شاه را، بکومک او فامزد کرد، تا دیار مالوه متصرف شده، تسلیم او نماید. شاهزاده احمد خان بقصبه دهار رسیده ولایت را متصرف شده حواله سلطان هوشنگ کرد، و خود براه دهور^(۱) بدار الماک گجرات رفت، قام مشکین رقم این داستان را در طبقه مالوه مشروح و مبین تحریر نموده.

✓ بالجملة در سنه اثنی عشر و ثمانمائه بساطن مظفر رسانیدند که راجپوتان کفته کوث^(۲) از توابع کچه، غبار نساک و عناد بر انگیخته اند. بمجرد استماع این خبر فوجی بزرگ بگوشمال آن گروه تعیین فرمود. گویند خداوند خان را بخدمت شیخ محمد قاسم بدهود فرستاد، تا دعا کند، که لشکر اسلام مظفر و منصور بر گردد. و خدمت شیخ محمد قاسم، طومار اسامی جماعت که دران لشکر نامزد شده بودند ملاحظه فرموده، بر بعضی اسامی قلم کشید. اتفاقاً چون لشکر مظفر شاهی در کنف ظفر و فیروزی مراجعت نمود، بر اسم هرکه قلم کشیده بود. او دران یورش بدرجه شهادت رسیده بود.

و در سنه ثلاث عشر و ثمانمائه، در شهر فهرواله پتن سلطان مظفر بیمار شده، شاهزاده احمد خان را بحضور امرا و بزرگان ممالک، بر تخت

(۱) در نسخه الف «دهور» مرقوم است.

(۲) در نسخه ج «کهنه کوث» ثبت است.

سلطنت اجلاس فرموده و ناصر الدین و الدین ابو الفتح احمد شاه خطابش داد، و فرمود تا بر منابر اسلام خطبه بنام او خواندند. و دران روز از ابتدای حکومت او سه سال و هشت ماه و شانزده روز گذشته بود. و بعد از اجلاس سلطان احمد شاه پنج ماه سیزده روز مهرون حیات مستعارة بوده، در صفر سنه اربع عشر و ثمانمانه از کهنه رباط دنیا بمعمور آباد عقبی انتقال کرد؛ و در خطه پتن مدفون است، و او را خدایگان کبیر خوانند.

ذکر سلطان احمد شاه بن سلطان محمد بن مظفر شاه.

چون احمد شاه بر تخت سلطنت و اورنگ ایالت تکیه زد، امرا و معارف ممالک و اکابر شهر و سران گروه را تشریفات داده، طبقات انام را از انعام خود بهره مند گردانید. و عمال و متصدیان مهمات دیوانی را بدستور قدیم مقرر داشته، در باب تکثیر زراعت، و تعمیر مملکت و تفسیق معدلت، اهتمام تمام بکار برد.

و چون در قصبه بروده (۱) بفیروز خان بن سلطان مظفر شاه خبر رسید، که شاهزاده احمد خان بر سریر سلطنت جلوس نموده، از زبی حقد و حسد علم بغی و عناد بر افراخت، و جیونداس (۲) کهتری را منصب وزارت داد، و امیر محمود برکی که حاکم کذبایت بود نیز بفیروز خان پیوست، و بعضی امرای دیگر که بشرارت ذاتی موصوف بودند، فیروز

(۱) در نسخه الف «برودره» نوشته.

(۲) در نسخه الف و ب «جیون بیاکداس کهتری» و در تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۳۵۸ «جیون و بیاکداس کهتری» ثبت است.

خان را مایه کامیابی خود دانسته، باو ملحق شدند؛ و او را برداشته بکندایت آوردند. و در قصبه مذکور، هیبت^(۱) خان بن سلطان مظفر، فیروز خان را دید. و بعد از چند روز، سعادت خان و شیر خان بن سلطان مظفر نیز آمده، به پیوستند. و او از اجتماع برادران استظهار و قوت گرفته، متوجه بلد بهروج گشت. و از آنجا خطی بساطان هوشنگ غوری فرستاده، استمداد خواست. و قبول نمود، که در هر منزل چند اک تنگه بوسم مدد خرج بدهد. و در ولایت گجرات هر جا زمینداری بود، باو اسپ و خلعت فرستاده، بخود موافق ساخت.

و چون این خبر بساطان احمد شاه رسید، استمداد سپاه نموده، بکوچ متواتر متوجه بهروج گردید، و چون آنجا رسید، بجهت اطفای نائره فساد، رسولی نزد امرا فرستاده پیغام داد که - * بیست *

بزرگ کرده حق را فلک نه بیند خورد

عزیز کرده او را جهان ندارد خوار

و چون خدایگان کبیر مظفر شاه^(۲) دست مرا گرفته بر سر بر سلطنت اجلاس فرموده اسس قصر شامخ و کاخ راسخ بادشاهی من به بیعت امرا، و معارف ممالک، و جمهور طوائف انام، استحکام پذیرفته، باید که قدم از خط انقیاد و اطاعت بیرون نهد، که عاقبت بغی و خیم است، و اقطاعی که خدایگان کبیر مظفر شاه بهر کدام نامزد فرموده بود، بران قانع شده، مفرود الطاف دیگر باشند. رسول چون این پیغام گذرانید، امرا با یکدیگر

(۱) در نسخه ب "هیبت خان بن سلطان مظفر با لشکری ... در برابر فیروز خان آمد" مرقوم است.

(۲) در نسخه ج "مظفر شاه بابا ام" مرقوم است.

کنکاش کرده، هیبت خان را که عم حقیقی احمد شاه بود، همراه رسول بیرون فرستادند. و چون سلطان احمد الطاف بسیار در حق هیبت خان مبدول فرمود، فیروز خان و دیگر خوانین، از سر استظهار بخدمت سلطان احمد شتافتند. و او هر یکی را بعفایت تازه سرگرم نموده، دلجوئی کرده، و جاگیرهای قدیم را مستقیم داشته، سرانجام مهام آنحدود باحسن وجه فرموده، میخواست بجانب پٹن مراجعت نماید. که خبر رسانیدند، که سلطان هوشنگ بآهنگ امداد فیروز خان از دهار متوجه این حدرد ست.

سلطان احمد بمجرد استماع این خبر از قلعهٔ بروج کوچک متواتر در موضع رفتی^(۱) فرود آمد. و درینجا بهیکن آدم خان افغان که در ایام سلطنت مظفر شاه، مقطع بروده بود، و از روزی مخالفت در گوشها^(۲) می گشت، بخدمت آمده مورد الطاف گشت، سلطان احمد، چون از کار فیروز خان، و پرداخته بود، بجمعیت صوری و معنوی، بمقابله و مقاتله هوشنگ رو آورده، عماد الملک را پیش از خود بجنگ او فرستاد؛ هوشنگ منفعل و خجول بدیار خود مراجعت نموده، عماد الملک چند منزل تعاقب کرده، زمیندارانی که بسطان هوشنگ پیوسته بودند، مقید ساخته، بخدمت آورد.

سلطان احمد شاه در زمان مراجعت چون بقصبهٔ اسارل رسید؛ و هوای آنجا موافق مزاج افتاد، بعد از استخاره باستصواب حقائق پناه شینم احمد کذبو قدس سره، بر گزار آب سابرمتی، در ماه ذیقعده^(۳) سنه

(۱) در نسخهٔ ج «ونتیم» ثبت است.

(۲) در نسخهٔ ب «کوهها می گشت» مرقوم گشته.

(۳) در نسخهٔ ج «در ماه ذی الحججه» مرقوم است.

ثلاث عشر^(۱) و ثمانمائه خشت تعمیر شهر معظم احمد آباد، که در بلاد هندوستان مثل ندارد، بر زمین فهاد، و دو قلعه و مسجد جامع و بازارهای متعدد طرح کرد. و در بیرون قلعه سیصد و شست پوره، که هر پوره مشتمل است، بر بازار و مسجد^(۲) و دیوار بند، آبادان ساخت، و در باب معمری احمدآباد اگر گفته شود که در کل بلاد عالم باین عظمت و آراستگی شهری موجود نشده، مبالغه نموده^(۳) باشد.

و در سنه اربع عشر و ثمانمائه، فیروز خان و هیبت خان، باغواهی ملک بدر علاء که قرابت قریبه بساطان مظفر داشت، باز طریقه بغی و طغیان سپردند. و از میان ولایت بر آمده، بکوه ایدر^(۴) پناه بردند. سلطان احمد شاه، بعد از استماع این خبر، بدفع این گروه متوجه گشت، و چون بقصبه و فتح رسید، فتح خان بن سلطان مظفر را پیش از خود راهی ساخت؛ و او نیز باغواهی سید ابراهیم نظام مقطع، به قصبه مهرانه^(۵) رفته به برادران پیوست، و سلطان احمد از شنیدن این حرکت، متوجه مهرانه گردید. و ملک بدر علاء و سید ابراهیم، که مخاطب به رکن خلی بود، بر دوز حصار مهرانه خندقی حفر نموده، باسیاب حصار داری پرداختند. فیروز خان و هیبت خان، رای مل^(۶) راجه ایدر را بکوسک خود طلبیده، در موضع انکهور^(۷) که پنج گروهی قصبه مهرانه ست، رسید.

(۱) در نسخه ب «لفظ ثلاث» مذکور نیست.

(۲) در نسخه ب «و مسجد جامع» مرقوم است.

(۳) در نسخه ج «نموده باشد» ثبت است.

(۴) در نسخه ب «کوه ایدر» مرقوم است.

(۵) در نسخه ب «مهرانه» ثبت است.

(۶) در نسخه الف و ج «رامل» مرقوم است.

(۷) در نسخه ج «ایکهور» مرقوم است.

چون سلطان احمد بحوالی قصبه مهراسه رسید، اول جمعی از علما را پیش ملک بدر علا و رکن خان فرستاد، تا مشاوره غفلت از پیش بصیرت ایشان برداشته، آنچه حق است مکشوف سازند. و رسولان چون جواب موافق مدعا نشنیدند، برگشته آمدند. سلطان از کمال رافت کراً دیگر فرستاده، پیغام داد، که من شما را امان داده ام هر جا خواهید بروید. ملک بدر علا و رکن خان جواب دادند، که اگر نظام الملک، که فائز وزیر است، و ملک احمد عزیز الملک که کار گزار و فائز وکیل در است، و ملک سعید الملک، و ملک سیف خواجه بیایند، و ما را بخود همراه ببرند از سر استظهار بخدمت میرسم. سلطان احمد فرمود، که امراء مذکور بروند. اما از مکر و غدز بدر علا پر حذر باشند. و درون حصار فرزند. چون امراء مذکور متوجه دروازه حصار مهراسه شدند، ملک بدر علا و رکن خان جمعی را در کمین گاه گذاشته، خود بتواضع پیش آمدند. و ملک نظام الملک و ملک سعید الملک را از امرا علیحده ساخته، بحرف و حکایت مشغول کردند، درین اثنا جمعی از کمینگاه بر آمده ملک نظام الملک و سعید الملک را گرفته بقلعه بردند. و نظام الملک بآواز بلند میگفت، که سلطان را بگوئید، که تاخیر در تسخیر حصار جائز ندارند؛ که هرچه نصیب ما بود، بما رسید. و ملک بدر علا زنجیر در پای هر در عزیز انداخته، در خانه تاریک نگاه میداشت. و همگی باعث برین امر آن بود، که ملک بدر علا میدانست، که تا امرا مقید و محبوس اند، آزاری بقلعه نخواهد رسید.

و سلطان احمد بعد از استماع این ماجرا فرمود تا مرچلها قسمت نموده، از چهار طرف، جنگ اندازند^(۱). و در پنجم جمادی الاول

(۱) در نسخه ب "جنگ انداختند" مرقوم است.

سنه اربع (۱) عشر و ثمانمائه، خود بر دروازه تاخت، و امراء و دلاوران، از معاينه این حال، پای در خندق نهاده، بقلعه چسپیدند. و در طرفه العین، از چهار طرف بر دیوار قلعه برآمده متوجه استخلاص ملک نظام الملک گشتند. چون اجل آن هر دو عزیز نرسیده بود، هر دو را بر آورده، دمار از روزگار باغیان بر آوردند. و ملک بدر علا، و رکن خان، که راس غداران و رئیس مشططان بودند، بیاسا رسیدند. و فیروز خان و راجه ایدر از استماع این فتح، گریخته پناه بکوه ایدر بردند.

بعد از چند روز، زمل راجه ایدر، در مقام تدارک و علاج کار شده، با فیروز خان غدیر نموده، خزانه و فیلان او را بدست آورده، بخدمت سلطان احمد فرستاد؛ و از سر عجز وزرای در مالگذاری شروع کرد. و سلطان در کنف ظفر و فیروزی با احمدآباد مراجعت فرمود. و فیروز خان با برادران (۲) خود، گریخته بقطعه ناگور رفت. و در روزی که، زانا (۳) موکل با فیروز خان بن شمس خان دزدانی حاکم ناگور جنگ کرده، فیروز خان شاهزاده بدرجه شهادت فائز گردید.

و در سنه ست (۴) عشر و ثمانمائه، ملک احمد (۵) سر کنجی و ملک شه ملک و ملک احمد بن شیر ملک و بهیکن آدم خان افغان،

(۱) در نسخه ب "سبع عشر" مرقوم است.

(۲) در نسخه ب "با برادر خود" ثبت است.

(۳) در تاریخ فرشته "جلد دوم صفحه ۳۶۱ زمل" ثبت است.

(۴) در نسخه ب "ثمان عشر" و در نسخه ج "عشر ثمانمائه" مرقوم است.

(۵) در نسخه ب "ملک احمد سر کنجی و شه ملک بن شه ملک بن شه ملک

و ملک بهیکن" مرقوم است.

و ملک عیسی سالار، فتنه خوابیده را بیدار کردند؛ و بعضی زمینداران^(۱) متمرّد را با خود یار کرده، پاره ولایت را تاخفتند؛ و هر جا بیدولتی بود، روی بایشان نهاد. و مقارن این حال، راجه مزدل و راجه نادر و بدهول عرائض بسطان هوشنگ فرستاده، تعریض بر تسخیر گجرات نمودند. سلطان هوشنگ، از روی قلت تدبیر، اعتماد بر اسداد و اعانت مفسدان نموده، متوجه گجرات گردید. سلطان احمد چون دید، که غبار فتنه از هر دو طرف برخاسته برادر حقیقی خود لطیف خان بن محمد شاه را باتفاق ملک نظام الملک نائب وزیر، بتادیب و گوشمال ملک شه ملک و دیگر امرا فرستاد و خود با لشکر آراسته، بدفع سلطان هوشنگ توجه فرمود. و چون بموضع باندهو، که در فواحی چندپائیر است رسید، ملک عماد الملک سمرقندی را با فوجی بزرگ، پیش از خود روانه ساخت. سلطان هوشنگ چون شنید، که غلام سلطان احمد بچنگ او می آید، شان خود را از آن ارفع دیده؛ بولایت خود مراجعت نمود. عماد الملک جمعی را، که درین فتنه محرک و باعث بودند، مقید ساخته، بخدمت آورد. اما بر خردمندان دقیقه شناس مخفی نیست، که سلطان هوشنگ از برای مراجعت بهانه می جست؛ والا ممکن نه بود، که غلامی از خود در برابر عماد الملک بفرستد؛ و هرگاه سلطان احمد بکرمک فوج خود توجه نماید، او نیز متوجه شود.

و مقارن خبر مراجعت سلطان هوشنگ، منهبان سبک^(۲)، خبر آوردند، که ملک شه ملک و دیگر امرا، چون طاقت مقاومت نداشتند

(۱) در نسخه ب «زمینداران و متمرّدان» ثبت است.

(۲) در نسخه «سبک روح» مرقوم است.

بی جنگ گریختند. و شاهزاده لطیف خان پاره راه تعاقب نموده، منزل گرفت. و شه ملک باتفاق مفسدانی که بار پیوسته بودند، در شب، بلردوی شهزاده شبیخون آورد. اما چون مردم لشکر حاضر بودند، کاری نتوانست ساخت. و جمعی (۱) را بکشتن داده، گریخته بزمیندار کرنال التجا بود. سلطان احمد، از وصول این خبر، مراسم شکر الهی بجا آورده، ساکنان احمدآباد را بانعام و الطاف خوشدل ساخت.

و در سنه سبع عشر و ثمانمائه، چون راجه کرنال، شه ملک و مفسدان دیگر را در ولایت خود جا داده بود، سلطان بگوشمال و تادیب او عازم گردید، و چون قریب کرنال، که بجزیره گره مشهور ست، رسید، راجه آنجا با جمعی از قلعه بر آمده. در محل قلب به جنگ پیوست. و آخر گریخته، بهحصار کرنال در آمد. و اکثر مردم خوب او، در وقت فرار، بدار البوار رفتند. و سلطان احمد قلعه را محاصره نموده، هر روز افواج بتاخت ولایت سورت میفرستاد. و بعد از چند روز، در ماه رجب سنه مذکور حصار کرنال را از روی قهر و غلبه کشودند. راجه کرنال با دیگران که در قلعه انگیزی دخل داشتند، گریخته، بالای کوه کرنال بر آمدند. پس از روزی چند از روی عجز و اضطرار امان خواسته، فرود آمدند. و بدستور قدیم شروع در مالگذاری کردند. سلطان احمد شاه، ابو الخیر و سید قاسم را، برای تحصیل مال گذاشته، بدار الملک احمدآباد مراجعت کرد.

و در سنه احدی و عشرین و ثمانمائه، خبر رسانیدند، که نصیر بن عادل خان ضابط آسیر و برهانپور از غایت تجبر و استکبار بعضی مواضع

(۱) در نسخه ب از «و جمعی را بکشتن داده» تا «خوشدل ساخت» مرقوم

سلطانپور و ندربار را آزار رسانیده . بمجرد اصغاه این خبر، بکوچ متواتر متوجه صوب ندربار گردید؛ و فوجی به تسخیر قلعه تذبول، که بر سرحد دکن واقع است، فرستاد. چون به ندربار رسید، نصیر عادلخان گریخته بآسیر رفت. و آن جماعت، که بقلعه تذبول رفته بودند، سردار را دلاسا نموده، قلعه بدست آوردند. و چون موسم برسات بود، و چاروا دز صحرا محنت میکشیدند؛ سلطان احمد شاه داعیه مراجعت احمدآباد داشت؛ که مسرعان باد پای خبر رسانیدند، که راجه ایدر و چنپانیر و مندل و فاودت عرائض پی در پی فرستاده، سلطان هوشنگ را بگجرات آوردند. و سلطان هوشنگ بقصبه مهراسه رسیده است.

و درین حال شترسواری از خطه ناگور، در عرض نه روز، بقصبه ندربار رسیده، عریضه فیروز خان بن شمس خان دندانی آورد. بمضمون آنکه سلطان هوشنگ، بآهنگ تسخیر گجرات می آید، و چون از صفحات جهان چنان معلوم شد، که فقیر را نسبت بایشان صفای خاطر نیست، بفقیر نوشته بود، که زمینداران گجرات عرائض فرستاده، مرا طلبیده اند، و من عازم گجرات شدم، میداید که تو زود مستعد شده بیدئی، که بعد از فتح گجرات ولایت فهرواله را بتو ارزانی خواهم داشت، چون حضرت قبله ر کعبه اند، لازم و واجب بود که اطلاع دهد.

سلطان احمد باوجود بازندگی، بکوچ متواتر از آب فریده عبور نموده، بر کنار دریای مهندری نزول کرد. چون در یک هفته، بقصبه مهراسه قریب رسید، جاسوسان این خبر بسطان هوشنگ بردند، سلطان هوشنگ زمینداران مذکور را طلبیده، زبان ملامت کشود، و پس سر خاریده، مراجعت کرد. و چون سلطان احمد شاه جریده

آمده بود، روزی چند بجهت اجتماع لشکر، در آن منزل توقف نمود. و درین اثنا، خبر رسید که بواسطه این فتنه، مجدداً راجه سورت^(۱) در مالگذاری تبارن ورزیده، و نصیر بن عادل خان، ضابط آسیر نیز باتفاق غزنی خان ولد سلطان هوشنگ، حصار تھالیر^(۲) را محاصره نموده، بمکر و حيله متصرف شد، و بصلاح و استصواب راجه نادوت، بولایت سلطانیور در آمده، غارت و تاراج کرده باز گشت، سلطان احمد بمجرد استماع این خبر محمود خان را با لشکر بزرگ بولایت سورت فرستاد فرمود. و آورفته بدستور قدیم از زمینداران سورت مال باز یافت نمود، و ملک محمود برکی^(۳) و مخلص الملک را بگوشمال و تادیب نصیر بن عادل خان فرستاد، و ملک محمود و مخلص الملک، بار^(۴) اول نادوت و پاره ولایت را تاختند. و راجه نادوت عاجز شده پیشکش مقرر^(۵) ادا کرد. و از آنجا چون بحوالی سلطان پور رسیدند، غزنی خان از بولایت خود نهاد. و نصیر خان بن عادل خان در حصار تھالیر متحصن شد، و چون محاصره بطول انجامید، نصیر خان بن عادل خان بوسیله ملک محمود برکی استغفار تقصیرات خود نمود، سلطان احمد قلم عفو بر جرائم او کشیده، بخلعت و خطاب نصیر خانی امتیاز بخشید.

(۱) در تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۳۶۳ «سورت» ثبت است.

(۲) در تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۳۶۳ «تھالیر» مرقوم است.

(۳) در نسخه الف «توکی» و در نسخه ب و فرشته صفحه ۳۶۳ «توکی»

مرقوم است.

(۴) در نسخه ب «و مخلص الملک پاره ولایت نادوت را تاختند» ثبت است.

(۵) در نسخه ب «مقرری» مرقوم است.

و چون سلطان هوشنگ مکرر بولایت گجرات در آمده، فرزندت سرآی خاطر را به غبار ملال مگرد ساختن بود، سلطان احمد در صفر سال مذکور متوجه تسخیر ولایت مالوه و تادیب هوشنگ گردید، و در اثنا راه وکیل راجه ایدرو چنپانیر و فادوت و دیگر زمینداران بملازمست رسیده استعفیای تقصیرات نمودند، و قبول کردند که پیشکش هر ساله را مضامف برسانند. سلطان احمد از تقصیرات آن جماعت انماض فرموده، معذرت ایشان بپذیرفت. و چون راجه مندل طریق نخوت و سرکشی می سپرد، و در مقام تلافی تقصیر نشد، سلطان احمد، ملک نظام الملک را بذیابست غیبت خود در گجرات گذاشته، گوشمال راجه مندل را بعهده او فرمود، و خود باوجود حرارت هوا و تنگی راه متوجه مالوه شده، بکوچ متواتر رفته در فواحی موضع کالینده فرود آمد، و سلطان هوشنگ نزدیک کالینده زمین قلب انتخاب نموده یک طرف خود را بدریای کالینده استوار ساخت، و پیش روی خود درختان بزرگ بریده، خار بزدی کرد. و سلطان احمد در صحرای کشاده سوار شده ایستاد و چنین مقرر نموده بود، که سردار میمنه امیر محمود برکی، و میسره ملک فرید عماد الملک، و دربنگاه نصیرالدین عضدالدوله باشد. اتفاقاً دران هنگام، که سوار شده متوجه جنگ گاه گردید، عبورش بر دایره ملک فرید افتاد، همانجا ایستاده خدمتگاری را بطلب او فرستاد؛ تا وی را خطاب پدرش که عماد الملک باشد، ارزانی دارد. فرستاده برگشته آمد که ملک تیل بر بدن خود مالیده است، بعد از ساعتی خواهد رسید. فرمود امروز روز جنگ است، فرید از تاخیر حسرت و ندامت خواهد کشید؛ و توقف نکند، متوجه جنگ گاه گردید.

چون هردو بادشاه برابر یکدیگر ایستادند، و دو لشکر به جوش و خروش در آمدند، فیلی از فوج سلطان احمد رو بفوج سلطان هوشنگ نهاد. و برائی بسیار کرد، و سواران را بهر طرف میدواند، غزنی خان ولد سلطان هوشنگ، در خانه کمان در آمده، تیرها بر پیشانی فیلی زده. بزخم تیر بر گردانید. و از هر (۱) طرف بهادران جنگ جو بر آمده، بر فوج سلطان احمد تاخندند؛ و اضطراب تمام بمردم گجرات راه یافت. درین اثنا، ملک فرید با فوج خود سوار شده، بر بمیدان نهاد، و هرچند کوشش نمود، راه نیافت. آخر الامر شخصی گفت، من راهی میدانم، که میتوان از عقب فوج غنیم (۲) رسید، و دستبردنی نمود. ملک فرید این کوچه (۳) را نعمت غیر مترقب دانسته، قدم در راه نهاد، و دران هنگام که هردو لشکر بهم آمیخته بودند، فوج ملک فرید از عقب سلطان هوشنگ ظاهر شد، و ملک فرید بی تبحاشی تاخت، و جنگ صعب اتفاق افتاد، سلطان هوشنگ اگرچه بذات خود شجاع و مردانه بود، اما فیروز جنگ نبود، راه فرار پیش گرفت و تا قلعه مندو یک جلد گریخت، و غنیمت بسیار بدست سلطان احمد و لشکریان او افتاد، و تا یک گروهی مندو تعاقب نمودند، سلطان احمد افواج باطراف فرستاد، تا ولایت او را نهب و تاراج کردند، و اشجار مثمرة و غیر مثمرة که در حوالی مندو بود، بریدند. و چون موسم برسات رسیده بود، مراجعت نموده، متوجه گجرات گردید، و ولایت چانپانیر و نادره را، که بر سر

(۱) در نسخهٔ ب « و از دو طرف » ثبت است.

(۲) در نسخهٔ الف « غنیم دستبردی نمود » ثبت است.

(۳) در نسخهٔ ب « کوچه را غنیمت دانسته قدم بر راه نهاد » مرقوم است.

راه او بودند، مانده، گذشت. و بعد وصل احمدآباد چند ماه جشنها پی در پی میکرد. و از هرکه اندک تردیدی واقع شده بود، او را بعذایت و التفات امتیاز داده، خطابهایی ارزنی داشت.

و در غرة ذیقعده سنه احدى و عشرين و ثمانمائه، بتادیب راجه چنپانیر عازم گردید. و بکوچ متواتر رفته، کوه چنپانیر را، که ارتفاعش سه کوه و درش هفت کوه است، محاصره نموده مداخل و مخارج را مسدود ساخته، منتظر هبوب ریح فتح و نصرت می بود. بعد از چند روز، راجه چنپانیر از روی عجز و زاری، و کیلی فرستاده، معروض داشت، که بنده یکی از خدمتگاران درگاه است، و خود را دائم برسنگ داس احمد شاه می نویساند، اگر بکرم فطری، عذر تقصیر کمینده قبول فرمایند، خرج یکساله بخزانه میسرانند، و سال بسال مال گذاری خواهد کرد، سلطان احمد چون کاری دیگر پیش داشت، عذر او را پذیرفته، پیشکش گرفت.

و در غرة صفر سنه اثنین و عشرين و ثمانمائه عازم قصبه سونکرة (۱) گردید. و پاره ولایت سونکرة را تاخت و تاراج نموده، بست و دروم صفر سنه مذکوره، در سواد (۲) قصبه نزول نموده مسجد جامع طرح نداشت، و ارباب مناسبت شرعیه تعیین فرمود، و یازدهم ربیع الاول از آنجا کوچ کرده، در موضع مانکتی (۳) فرود آمد و فرمود تا بجهت تهاذه آنجا حصارى

(۱) در نسخه الف «سونکرا» و در ج «سونکیرا» مرقوم است.

(۲) در تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۳۶۵ «در اواخر همین سال سلطان احمد شاه حصار سونکرة را عمارت کرده مسجد ساخت و بطرف اندراوان روان شده باز بتاخت و تاراج مالوه حکم فرمود» مرقوم گشته.

(۳) در نسخه ب «ماکی» و در نسخه ج «مانکی» ثبت است.

مستحکم بسازند. و در دوازدهم ربیع الاول متوجه مندر شد. و ساکنان^(۱) کوه کانتورا گوشمال داد، بکوچ متواتر طی مسافت می نمود، و در اثناء راه مولانا موسی، و علی^(۲) حامد برسم رسالت از قبل سلطان هوشنگ رسیده، بوسیله ملک نظام الملک فائب وزیر، و ملک محمود برکی^(۳) و ملک حسام الدین از راه عجز و انکسار معروض داشتند، که از پادشاه اسلام مستبعد می نماید، که مسامان و ضعفاء ولایت مالوه، را تعرض رساند. سلطان احمد، شریف النفس، و کریم الصفات، ملتمس رسولان مبدول فرموده، خطی محبت آمیز بسطان هوشنگ مرسل داشت. و خود مراجعت نموده، هفتم ربیع الثانی در حوالی چنپانیر منزل گرفت. و هرجا که بنخانه بود هموار ساخته باحمد آباد رفت.

و در سنه ثلاث و عشرين و ثمانمائه، بقصد تعمیر بعضی قلاع، حرکت فرمود. اول در موضع چنپور^(۴) بر کنار آب مهندری حصاری مستحکم انداخت، بعد ازان بر دور قصبه دهامور^(۵) حصاری کشیده، در تکثیر سعی نمود، و چون بقصبه کارتیبه^(۶) نزول فرمود، حصار کهنه را که البخان سنجر گماشته سلطان علاء الدین خلجی در سنه اربع و سبعمائه عملت کرده بود، از سر نو تعمیر فرمود. و در تکثیر آبادانی سعی نموده، قصبه مذکور را سلطان آباد نام نهاد. و در آخر سنه اربع و عشرين و ثمانمائه باز بصوب

(۱) در نسخه ج «ساکنان و کافران کوه» مرقوم است.

(۲) در نسخه ب و ج «علی جامدار» مرقوم است.

(۳) در نسخه الف و ب «ملک محمود ترک» مرقوم است.

(۴) در نسخه الف «چنپور» مرقوم است.

(۵) در نسخه ج «دهامور» ثبت است.

(۶) در نسخه ج «کارتیه» مرقوم است.

چنپانپیر سوارت فرمود، و بعد از محاصره پیشکش گرفته نوزدهم صفر سنه
خمس و عشرین و ثمانمائه متوجه^(۱) سونکرة گردید، و بست و دروم صفر
بقصبه سونکرة رسیده، مسجد جامع دیگر آنجا طرح انداخت.

درین جا خبر رسید که سلطان هوشنگ، مدتی ست که از دیار مالوه
بجائی رفته و ناپیدا ست، و امرا و سران گروه، ولایت را تقسیم نموده
متصرف شده اند. بعد از استماع این خبر متوجه مندو گردید، و بکوچ
مقواتر، سوم ربیع الآخر قلعه مهید را محاصره نمود. تمانه دار مهید امان
خواسته بخدمت سلطان پیوست. و دوازدهم ربیع الآخر در پالی قلعه مندو
فرود آمد. و فوج^(۲) مردم بتاخت ولایت فرستاد، و چون موسم
برسات قریب رسیده بود، غره جمادی الآخر از پالی قلعه کوچ نموده،
متوجه اجین گردید، و مملکت را میان امرا تقسیم فرموده، دیپاپور بذهریه
را بملک مخلص و کایتها^(۳) بملک قرید عماد الملک و مهند پور که الآن
بمحمد پور اشتهار دارد، بملک افتخار الملک جاگیر کرد، و امرا گماشتهای
خود را به پرگنات فرستاده، محصور خریف را متصرف شدند.

و در خلال این احوال، سلطان هوشنگ، که به سفر جاچنگر بسودایی
فیل رفته بود، و تفصیل این قضیه در طبقه مالوه مذکورست، مراجعت
نموده، بقلعه مندو در آمد، سلطان احمد بعد از برسات، بستم رمضان از
اجین بمندو رفته در پیش دروازه دهلی نزول کرد. و مرچلها قسمت
نموده، کوه را محاصره فرمود. و فرمان بطلب ملک احمد ایاز باحمد آباد

(۱) در نسخه ب «ثمانمائه به سونکرة روانه گردید» ثبت است.

(۲) در نسخه ب «آمده فوج را بتاخت و قراج ولایت» ثبت است.

(۳) در نسخه ب «کانتیها» مرقوم است.

فرستاد، تا خزانه و بعضی اسباب دیگر گرفته متوجه حضور شود، ملک احمد خزانه و آنچه طلب شده بود، همراه گرفته دوازدهم شوال، بخدمت پیوست. و او را خلعت داده، خدمت مرچلِ تارا پور حواله کرد. چون از آمدن هوشنگ، افواج سلطان احمد که در ولایت مالوه متفرق شده، عمل پرگنات میکردند، یکجا شده بودند. سلطان احمد صلاح دران دید، که در وسط ولایت قرار گرفته، امرا را بقصبات و پرگنات فرستاد. و برین قرار داد، از پامی قلعه کوچ نموده، متوجه سارنگپور گردید. سلطان هوشنگ از راه دیگر خود را سارنگ پور رسانید، و چون افواج گجرات بسواد سارنگ پور رسیدند، سلطان هوشنگ رسولی فرستاده از راه عجز و زاری در آمده قبول پیشکش کرد. سلطان احمد چون عجز و زاری رسولان مشاهده نمود، خاطر جمع فرموده از حفر (۱) خندق و خار بنفسی، غفلت ورزید.

همان شب که دوازدهم محرم سنه ست و عشرین و ثمانمانه باشد، سلطان هوشنگ بر اردوی او شبیخون آورد، و چون مردم غافل بودند، کس بسیار بقتل آمدند. ازان جمله، سامت رای راجه ولایت دندانه (۲) با پانصد راجپوت در یکجا کشته شد. و سلطان احمد چون بیدار شد، در دولتخانه متنفسی نیافت، و دو اسپ چوکی آنجا حاضر بود، ملک چونا رکابدار را بریک اسپ سوار ساخت. و بر اسپ دیگری خود سوار شده از منزل بر آمده دید که اردو بغارت می رود، بی اختیار رو بصحرا نهاد. و بعد از ساعتی ملک چونا رکابدار را بلودو فرستاد؛ تا تفحص احوال نماید.

(۱) در نسخه ب «جمع نموده در باب خندق» مرقوم است.

(۲) در نسخه ج «دندوانه» مرقوم است.

ملک جوننا چون بارو در آمد دید، که ملک مقرب احمد ایاز، و ملک فرید با مردم خود مستعد شده، رو بدولتخانه دارند، و ازو خبر سلطان پرسیدند. ملک جوننا حقیقت حال معلوم کرد. و هر دو را همراه گرفته، بخدمت سلطان آورد. چون سلطان برهذه بود، ملک مقرب، سلاح از خود فرود آورده، بساطان پوشانیده، و رخصت جنگ خواست. فرمود ساعتی تحمل کن تا سفیده صبح ظاهر شود. و ملک جوننا را باز بارو فرستاد، تا تفحص نماید، که سلطان هوشنگ کجا ایستاده است، و بچه کار مشغول ست.

و ملک جوننا آمده گفت، که لشکر هوشنگ بغارت ایدو مشغول ست. و هوشنگ با چندی ایستاده اسپان و فیلان خله را در پیش از جمع نموده. سلطان احمد، مقارن طلوع صبح، که فی الحقیقت صبح اقبال بود، با یکهزار سوار که همراه ملک مقرب و ملک فرید آمده بودند، بدفع هوشنگ متوجه گردید، چون هر دو فوج متحدی یکدیگر رسیدند، سلطان خود بر فوج غنیم تاخت. و آنچه حق تردد و مردانگی بود بجا آورده هوشنگ را زخمی ساخت. و خود نیز زخمی شد. سلطان هوشنگ نیز از کمال شجاعت و شهامت باوجود زخم بنفس خود تردد می نمود. درین اثنا فیلدبانان گجراتی، سلطان احمد را شفاخته، فوج سلطان هوشنگ را پیش انداختند. و هرچند سلطان هوشنگ خواست، که جلو نگاه دارد میسر نشد. و آخر کار گریخته رو بصوب سارنگ پور نهاد. و ورق برگشت. و گروهی که در اردی سلطان احمد بتاراج مشغول بودند، پلف شمشیر گشتند. و از قسم فیل و اسب و شتر و اسباب هرچه بغارت برده بودند، تمام بدست افتاد. هفت سلسله فیل نامی، از فیلان جاجنگر، که سلطان هوشنگ، بهزار

خونِ جگر بدست آورده بود، بغنیمت گرفتند، و سلطان احمد بفتح و فیروزی در منزل قرار گرفته، جرات خود را بست، و مجلس بارعام ترتیب داده، امرا و سران گروه را دلجوئی و دلاسا نموده، و روز دیگر افتخار الملک و ملک صفدر خان ساطانی را بافواج آراسته بصحرا فرستاد، که چارپایان اردو را، که بجهت کاه رفته بودند، محافظت نمایند. اتفاقاً فوج دشمن بقصد تعرض و آزار گاهیان از اردوی خود بر آمده بودند، در اثناء راه بیکدیگر در آویختند، و در کشتن و کشته شدن تقصیر نکردند، و عاقبت فوج سلطان هوشنگ گریخته، بسارنگپور رفت. و ملک افتخار الملک و صفدر خان ساطانی مظفر و منصور برگشته، مشمول عواطف گردیدند.

سلطان احمد بنابر مصلحت وقت در بست و چهارم ربیع الآخر سنه مذکور متوجه گجرات گردید، و سلطان هوشنگ بی توقف از قلعه سارنگپور بر آمده، تعاقب نمود. و سلطان احمد برگشته ایستاد، و میان هر دو فوج دائره حرب اشتعال یافت، و سلطان احمد بنفس خود ترددات مردانه نمود، و بعد از کشش و کوشش بسیار سلطان هوشنگ پشت بر معرکه داد، و گریخته بقلعه درآمد. و درین نوبت نیز چند فیل از فیلان جاجنر بدست مردم گجرات افتاد. آن روز در همان منزل مقام نموده، روز دیگر عازم احمد آباد گشت؛ بتاریخ چهارم جمادی الآخر سال مذکور، بلحمه آباد رسیده جشنها ساخت، و هر یک از امرا و سپاهیان را بانعام و خلعت و زیادتی علوفه امتیاز بخشید، و چون درین یورش سپاهیان بسیار بی سامان شده بودند، مدت سه سال حرکت نکرد، و در احمد آباد طرح نوطن انداخته اکثر اوقات را بداد خواجه پرسی و تفسیق ممالک، و تکثیر زراعت، صرف می نمود.

و در خلال این احوال، وزرا بعرض رسانیده بودند، که پونجا ولد
 نمل راجه ایدر، دران ایام، که بر بلاد مالوه لشکر کشی واقع شده بود،
 دست از مالکداری کوتاه نموده؛ بساطان هوشنگ، عرائض فرستاده، دم
 از موافقت او میزد. سلطان احمد، در سنه تسع و عشرين و ثمانمائه لشکری
 آراسته بگوشمال پونجا فرستاد. و چون فوج بولایت ایدر در آمد،
 و در تاخت و تاراج شروع کرد، پونجا از راه مخالفت در آمده؛ سر
 ممانعت پیش آورد. و چون کار باطناب کشید، سلطان خود متوجه ایدر
 گشت. و در دهه (۱) کروهی ایدر، بر کنار آب سابرمتی شهر احمد نگر طرح
 انداخته بفیاد قلعه نهاد؛ و در اتمام عمارت قلعه، نهایت جد و جهد
 می فرمود. و از احمد نگر، افواج باطراف و فواحی ایدر می فرستاد،
 تا تر و خشک بسوزند. و هرکه بدست افتد، بقتل آورند. پونجا با وجود
 مشاهده این حال، خود را بجنگ قرار داده، گاهی از دور خود را بفوجی
 که همراه کاهیان می رفت می نمود، و درین میان احياناً قابویافته
 دستبرد می آورد.

آخر الامر چون دید که کاری از پیش نمی رود و تحمل صدمات عساکر
 احمد شاهی ندارد، و کلا فرستاده، از راه اخلاص در آمد؛ و پیشکش بسیار
 قبول کرد. اما چون چند مرتبه عهد شکنی نموده بود، سلطان احمد قبول
 نکرد، و خود متوجه ایدر گردید. روز اول سه قلعه فتح کرد، و پونجا گریخته
 بکوه بیجانگر پناه برد، سلطان روز دیگر شهر ایدر را غارت نموده، باحمد نگر
 مراجعت فرمود، و در سنه ثلاثین و ثمانمائه، چون عمارت احمد نگر صورت
 اتمام پذیرفت، سلطان احمد باز عنان همت بتسخیر (۲) و تخریب ولایت ایدر

(۱) در نسخه ب «دو کروهی» مرقوم است.

(۲) در نسخه الف و ب «همت بتخریب ولایت» ثبت است.

منعطف فرموده . افواج را باطراف و نواحی ایدر فرستاد ، تا نهب و تاراج نمایند . و خود نیز متوجه گردید . و پونجا از روی عجز و زاری رسولان فرستاده در صلح زد ، و قبول پیشکش بسیار نمود ، چون درین مرتبه سلطان در استیصال او عزم ملوکانه نموده بود ، بسخفان رسولان ملتفت نشد ، و پونجا مایوس شده ، پروانهوار بر گرد ولایت خود می گشت ؛ و هر جا دستبرد می نمود ؛ تا آنکه در روز پنجشنبه شهر جمادی الآخر سنه احدی و ثلاثین و ثمانمائه ، خود را بفوجی که همواره گاهیان بصحرا رفته بودند ، رسانید . و بعد از تردد بسیار گریخت ، و لیکن در زمان گریختن یک زنجیر فیل جدا از فوج بنظر او در آمد . فی الفور متوجه شده ؛ بزخم برچه فیل را پیش انداخت ، چون دلاوران تعاقب او نمودند ، پونجا خود را بزمین قلب و مغاکها و شکستها رسانیده ، بحسب اتفاق اسپ او از فیل رسیده ، در مغاک افتاد . و لشکر احمد شاهی رسیده فیل را برگردانیدند . و از افتادن پونجا خبر نداشتند ، مقارن این حال ، غریبی بجهت همیشه چیدن در غاری در آمده دید که شخصی ملبس مرده افتاده و از ارضاءش استدلال نمود ، که مردی بزرگ خواهد بود ، سر او بریده بخدمت سلطان احمد آورد ، و جمعی شفاختند که سر پونجا ست . گویند شخصی در آن وقت سر پونجا را سلام و تواضع نمود . و چون از صورت حال پرسیدند گفت مدتی نوکر او بوده ام ، سلطان احمد را حسن اخلاق او خوش آمد ، و او را بنواخت .

* بیت *

مباش غافل از اخلاص و کارسازمی او ،

که بهره مفد کند عاقبت ترا اخلاص .

سلطان روز دیگر متوجه ایدر گشت ؛ و افواج فرستاده بخوابی مواضع ایدر و بیجانگر حکم فرمود ؛ و هو زای ولد پونجا بوسیله خانجهان سلطانی

استغفارِ تقصیرات خود نموده، هر ساله سه (۱) لک تنگه فخره پیشکش قبول کرد. و سلطان احمد، از راه کرم و مروت، قلم عفو بر جرّام او کشیده، او را داخل دولتخواهان ساخت. و ملک حسن را صفدر الملک خطاب داد، با لشکر انبوه در تهازه احمد نگر گذاشت، و خود ولایت کیلوار (۲) را مالیده و تراج نموده، با احمد آباد رفت. و اهل شهر را بانعام و احسان بهره‌مند گردانید. و بعد از چند روز، ملک مقرب جمعی از بندگان خاص را بر هر رازی برات علوفه تفخواه کرد. چون آن گروه بایدر رسیدند، هر رازی در ادای زر تعللی کرده بحیل می‌گذرانید. اتفاقاً باو خبر رسید، که سلطان از شهر بر آمده، استعداد لشکر دارد. از کمال رهم و هراس، فرار نموده بگوشه رفت. چون این خبر بساطن رسید، در چهارم صفر سنه اثنین و ثلاثین و ثمانمائه، بجفاح تعجیل متوجه ایدر گردید. و ششم صفر، در قلعه ایدر نزول نموده، مراسم شکر آلهی بجا آورده، مسجد جامع طرح انداخت. و فوج بزرگ گذاشته، با احمد نگر رفت.

و در سنه ثلاث و ثلاثین و ثمانمائه، راجه کانه راجه جهالوار (۳) چون دانست، که سلطان احمد کار ایدر را نزدیک رسانیده، بعد از فراغ ازان جا بزمینداران دیگر نیز خواهد پیچید، صلاح خود در جلاء وطن دانسته، (۴) راه فرار پیش گرفت. و فوجی که بگوشمال او نامزد شده بود او را تعاقب

(۱) در نسخه الف «یک لک» و در نسخه ج «لک» مرقوم است.

(۲) در نسخه ب «کیلوار» مرقوم است.

(۳) در نسخه ب «راجه کانه راجه جالور» و در ج «راجه کانه راجه جهالوار» و در الف «راجه کانه راجه جهالوار» و در فرشته جلد دوم صفحه ۳۶۹ «راجه کانه راجه جالوار» مرقوم است.

(۴) در نسخه ب «وطن دیده» ثبت است.

نموده، بولایت آسیر و برهانپور در آورد. و نصیر خان ضابطه آسیر بواسطه آنکه کافها دو فیل نکات پیشکش او کرده بود، حقوق تربیت بعقوق مبدل ساخته. او را در ولایت خود جای داد. و بعد از چند روز کافها بگلبرگه رفته، فوجی از سلطان احمد بهمنی بمدد و معاونت خود آورده، پاره مواضع ندریار را تاخت و تاراج نمود.

چون این خبر بسطان احمد رسید، فرزند بزرگ - بود شاهزاده محمد خان را، بجهت تدارک این مهم نامزد کرد. و سرداران بزرگ، مثل سید ابو الخیر، و سید (۱) قاسم بن سید عالم، و ملک مقرب احمد ایاز، و ملک افتخار الملک، را همراه ساخت. و شاهزاده محمد خان به لشکر دکن مبارزه نمود، ظفر یافت، و جمعی کثیر از دکنیان قتل و اسیر شدند، و بقیه السیف گریخته بدولت آباد رفتند. چون این خبر بسطان احمد بهمنی رسید، پسر بزرگ خود، سلطان علاء الدین، و فرزند میدنگی خود، خانجهان را، بجنگ شاهزاده محمد خان فرستاد. و سرانجام سپاه را، به رای قدر (۲) خان که یکی از امرای معتبر دکن بود، مفوض داشت. سلطان علاء الدین باستصواب قدر خان بکوچ متواتر، بقلعه دولت آباد نازل کرد. درین منزل، نصیر خان حاکم آسیر و برهان پور، و کافها راجه جهالوار نیز باردومی سلطان علاء الدین پیوستند؛ و او را استظهار تمام پدید آمد، و شاهزاده محمد خان نیز متوجه دولت آباد گردید. چون میان دو لشکر چندان مسامت نماند، محمد خان بعزیمت جنگ، ترتیب صفوف نمود. و از طرفین آتش حرب، اشتعال یافت. و در اثنا کارزار، ملک

(۱) در تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۳۶۹ «و سید ابو القاسم و سید عالم» مرقوم گشته.

(۲) در نسخه ب «به رای خضر خان و قدر خان» مرقوم است.

مقرب احمد ایاز، و قدر خان، که هر دو سپه سالار بودند، بهم در آویختند، قدر خان از پشت مرکب بر خاک مذلت افتاد، و فیل بزرگ را صلک افتخار الملک بغیمت گرفت. سلطان علاء الدین گریخته بقلاع دولت آباد بگذاشت، و نصیر خان حاکم آسیر نیز فرار نموده بکوه کلند^(۱)، که در ولایت آسیر واقع است رفت. محمد خان مراسم شکر آبی بتقدیم رسانید، و چون دانست که تسخیر قلاع دولت آباد متعذر است، از آنجا معاودت نموده پاره ولایت آسیر و برهانپور را مالیده در قصبه ندربار قرار گرفت، و از آنجا حقیقت احوال را به پدر اعلام کرد، سلطان احمد جواب نوشت که آن فرزند روزی چند بجهت ضبط، و ربط مهام^(۲)، آن صوب در ندربار طرح اقامت اندازد.

و در سنه اربع و ثلاثین و ثمانمائه، قطب^(۳) قابض جزیره مهائم، و بعضی معکنت زدها، بخدمت سلطان احمد معروض داشتند، که ملک حسن المخاطب به ملک التجار، که یکی از امرای سلطان احمد بهمنی است، از دیار دکن آمده، جزیره مهائم و آن نواحی را بقهر و استیلاء متصرف گشت. و دیار اسلام را تاخته، و مسلمانان را باسیری برد. سلطان احمد، شاهزاده ظفر خان را بدفع ملک التجار فرستاد، و امرای بزرگ کار کرده در خدمت او تعیین نمود. و بمخلص الملک کوتوال دیپ^(۴)

(۱) در نسخه ج «کول کنده» مرقوم است.

(۲) در نسخه ب «ربط مهام آن صوبه در ندربار طرح انداخته» ثبت است.

(۳) در تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۳۷۰ «و در همین سال قطب نام شخصی که از جانب گجراتیان حاکم جزیره مهائم بود فوت شد و احمد شالا دکنی که همیشه در فکر تلافی شمس سابق بود درین وقت فرصت دانسته حسن عزت المخاطب بملک التجار را فرستاده بسعی او آن ولایت مسخر دکنیان گشت» مرقوم گشته.

(۴) در تاریخ فرشته ۳۷۰ «کوتوال بندر دیپ نوشت» ثبت گشته.